

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد فرعی را در آخر بحث این تنبیه اصالة تاخر الحادث مرحوم استاد نقل کردند که عرض کردیم نکات و لطائفی دارد و متعرض بشویم برای جهت بیشتر نکات، عرض کردیم طبیعت این مسائلی که در این کتب اصولی متاخر ما و بقیه کتب اصول آمده مثلاً طبیعت اباحت اصول این است که گاهی یک مسئله هم بعد اصولی دارد هم بعد فقهی دارد، این ابعاد را نباید با همدیگر خلط کرد و به اصطلاح مزج کرد، این ابعاد فقهی و لذا اگر دقت بکنید در بحث ها همیشه ما می گوئیم این نکته فقهی است، نکته فقهی به استظهار از لسان دلیل بر می گردد و نکته اصولی بر می گردد به همان قواعد عامه ای که الان مطرح است.

عرض کردیم فرع مسئله این بود که آبی است قلیل است و طاهر بوده با نجاستی ملاقات کرده است و در عین حال هم کر شده است، متمیم کر شده است، فقط نمی دانیم این آب اول کر شده است و بعد ملاقات کرده است تا الان طهار باشد یا اول نجس شده به خاطر ملاقات، بعد متمیم کر شده بنائاً بر این که متمیم کر مطهر نباشد، روی این مبنا. این جای مسئله فقهی است.

و بحث سر این است که آیا در این جا، اولاً حکم شرعی چیست و ثانیاً نکته مهمش مسئله استصحاب است، استصحاب در این جا مراد اصالة عدم ملاقات و اصالة عدم کریه، آیا این دو تا با هم جاری می شوند؟ یا یکیش جاری می شود؟ این مسئله اصولی است، این اصل مطلب است.

عرض کردیم که آقایان فرمودند این جور مسائل، طبیعتاً همین طور است، سه صورت دارد یا تاریخ هر دو مجهول است یا تاریخ یکیش حالا ملاقات معلوم است یا کریه، این سه صورت دارد. آقای خوئی در هر سه صورت حکم به طهارت کردند که آن آب پاک است، نائینی در هر سه صورت حکم به نجاست کردند که آن آب نجس است. عده ای هم تفصیل قائل شدند دیگر طبیعتاً همین طور است، طبیعت مسئله هم همین است که عده ای تفصیل قائل بشوند.

عرض کردیم در تقریب کلام نائینی چون اگر باز احتیاج باشد چون دیروز عمدا سریع خواندم که عبارت معلوم بشود و توضیحاتی بود که از خارج عرض کردیم، احتیاج دارد که عبارت را با توضیح بیشتری خودم بخوانم، فعلا چون مرحوم نائینی یک تاسیس اصل کردند و آن اصل ایشان را گفتیم توضیح بدهیم، بعد سر خصوصیات که ایشان در این مطلب فرمودند برویم.

آن تاسیس اصل این است که مرحوم نائینی معتقدند که اگر یک حکمی بیاید و بعد استثنا بشود فهم عرف این است که مراد از استثنا، احراز است مثلا اگر گفت اجازه نده کسی وارد خانه بشود مگر از علما باشد، از علما نه عالم واقعی بلکه عالم بودن را احراز بکنی، این ادعای مرحوم نائینی است، مثلا إذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه، این باید احراز بشود مراد از إذا بلغ الماء قدر کر یعنی احراز کریت بشود، اگر احراز کریت نشد ولو در واقع هم کر بود این اثر ندارد یا مثلا المرأة تری الدم إلى خمسین سنة إلا أن تكون امرأة من قریش یعنی خانم ها همه تا پنجاه سالگی مگر قریشی باشد. مفاد این عبارت مگر یعنی مگر آن زنی که احراز کردی قریشی است، حالا اگر احراز نکردی آن هم تری الدم إلى خمسین سنة، این خلاصه اصلی است که مرحوم نائینی گفتند.

عرض کردم همین تازگی هم شاید چند ماه پیش بود یک عبارتی از فوائد نائینی را خواندیم اشاره ای به این مطلب داشت چون من این مبنا را از مرحوم استادمان آقای بجنوردی نشنیدم فعلا به همین آقای خوئی اکتفا می کنیم، مرحوم آقای خوئی از مرحوم نائینی این مطلب را نقل می کند چون این مطلب یکمی عجیب غریب است، خیلی مطلب صافی به نظر نمی آید، به هر حال ایشان در شرح کتاب عروة هم به نظرم جلد ۲، چون تقریرات ایشان دو جلد است، نکاح عروة خیلی ناقص است و خیلی کم است مثل حج عروة خیلی کم است، در جلد دوم به مناسبتی، فکر می کنم اگر حافظه ام خراب نشده بود چون مال بیست سال قبل است، هفده هجده سال قبل است، در بحث این که اگر شک کرد شخصی از مقابل می آید زن است یا مرد است می شود به او نگاه کرد یا نه، در آن جا به نظرم آقای خوئی این مطلب را در آن جا هم دارند، در جلد نکاح هست، حالا در کدام مسئله اش دقیقا در ذهنم نیست اما در ذهنم می آید آن جا ایشان متعرض شدند.

.....

علی ای حال یک تاسیس اصل کردند، خب حرف بدی نیست، باید بگوییم مرحوم نائینی هم مرادش نظر عرفی است، من سابقا توضیح دادم این نظر عرفی یک مشکل دارد، آیا مراد عرف عام و عرف تسامحی عرفی است، آیا مراد عرف خاص است، اگر عرف خاص باشد در رابطه عبد و مولی نگاه بکنیم یا عرف قانونی یا عرف دقیق عقلانی، این ها با همدیگر فرق می کند، حالا شاید در خلال بحث هم مطالبش روشن بشود.

علی ای حال آن چه که به درد ما می خورد در این معانی ای که از عرف عرض کردم آن چه که به درد ما می خورد عرف قانونی است یعنی باید مرحوم نائینی اثبات بکند که یک عرف قانونی است که اگر در قانونی یک قانون عام آمد و بعد تخصیص شد، عنوانی خارج شد یعنی یک عنوان آمد مراد احرار آن عنوان است نه مراد واقع آن عنوان باشد، اگر گفت اکرم العلماء إلا الفساق یعنی من تعلم أنه فاسق، مگر این که بدانی، ایشان باید البته این توضیح را من سابقا کرارا اشاره کردم یا بعضی جاها توضیح دادیم در کلمات مثل مرحوم نائینی و دیگران، فضای قانونی حاکم نیست، اصولا در اصولی که ما داریم در همین کتاب هایی که داریم مثل آقای خوئی و کفایه و دیگران، فضای قانونی را حاکم نکردند، اگر اختلافاتی پیدا شده مال فضای قانونی است، بحث خطابات قانونی نیست، خطابات قانونی را در قم مرحوم آقای آقا سید محمد تقی خوانساری مطرح کردند، بعضی از آقایانی که به ایشان متاثرند مطرح کردند لکن ما عرض کردیم بحث خطاب نیست، بحث فضای قانونی است، ما توضیحاتش را مفصل در خلال مباحث سابق عرض کردیم دیگر جای تکرار ندارد، إن شاء الله اگر فرصتی پیش آمد به توضیح بیشتر.

پس باید به مرحوم نائینی این جور گفت، آقای خوئی دو تا اشکال به مرحوم نائینی کرد دیروز اشکالات آقای خوئی را خواندیم لکن اشکال ها هم به نظر ما فنی نیست، آن چه که ابتدائا فنی است یک: باید نائینی اثبات بکند که این اصلا فضای قانونی است و إلا ممکن است بگوییم این فضای عبد و مولی است، حالا این را چون باید بعد توضیح بدهم چون آقای خوئی هم ننوشتند و دیگران هم ننوشتند مسئله فضا را بعد توضیح می دهم.

پرسش: مطلب شرح نکاح عروه را بعدا می فرمایید یا الان؟ اصل مطلب را نگفتید

آیت الله مددی: همین مطلبی که ایشان در این جا می گویند در شرح عروه هم هست، در مستند، به نظرم ذیل این مسئله لو شک فی آن هذا الشخص امرأة أو رجل، به نظرم در ذیل آن مسئله گفتند، به نظرم آقای خوئی در ذیل آن این مطلب نائینی را نقل می کنند، چون عرض کردم این مطلب را من از مرحوم آقای بجنوردی چون شاگرد ایشان بود نشنیدم که از مرحوم نائینی نقل بکنند و در فوائد هم یک جایی شاید اشاره مانندی به آن آمده است چون آقای خوئی دوره اخیر مرحوم نائینی بودند، مثل مرحوم آقای آقا سید جمال گلپایگانی یا مرحوم میرزا مهدی اصفهانی که مشهد رفتند این ها دوره اول مرحوم نائینی بودند، مرحوم آقای کاظمینی صاحب فوائد دوره میانی نائینی هستند، آقای خوئی قدس الله سره دوره آخر نائینی هستند، شاید این تاسیس اصل را در دوره آخر فرمودند چون من از جای دیگر نشنیدم فعلا منحصر نسبت به آقای خوئی می دهم، آقای خوئی از قول ایشان نقل می کند، سرّ این که من هی اسم می برم برا این که مطلب را در نسبت دادن باید کاملا دقت بکنیم.

علی ای حال این خلاصه کلام مرحوم نائینی بود، البته عرض کردم از نظر فنی، حالا قبل از این که وارد مناقشه مطلب ایشان بشوم می خواهم قاعده کلی را بگویم اگر مطلبی را بخواهیم در اصول تاسیس بکنیم باید روی فضای قانونی تاسیس بکنیم، بگویم یک فضای قانونی است که اگر یک حکم عامی آمد بعد خاصی آمد آن عنوان خاص باید احراز بشود، اگر آمد که آب مطلقا با ملاقات نجس می شود مگر کر باشد یعنی کر باید احراز بشود پس در مانحن فیه چون شک داریم احراز نشده حکم به نجاست می کنیم. این مراد مرحوم نائینی این است، آن عنوانی که خارج شده آن عنوان باید احراز بشود، به وجود واقعیش تاثیرگذار نیست، ممکن است در واقع ملاقات بعد از کزیت بوده است، ممکن است امکان دارد.

پرسش: با مبنای خودتان نمی سازد که می فرمودید تنجز با حصول است؟ خب این هم با حصول نزدیک است، باید به ما وصال بشود که این کر است بعد، ولو این که در واقع کر باشد به ما واصل نشود

آیت الله مددی: فرق نمی کند، در مستثنی هم همین طور است، در مستثنی منه هم همین طور است، بحث تنجز را بخواهیم مطرح بکنیم آن هم باید احراز بشود زن است، حالا که خنثی بود شک داشتیم خب طبعا حکم بار نمی شود

پرسش: پس اشکال ایشان وارد نیست

آیت الله مددی: اشکال از نظر فنی این است که چرا شما بین مستثنی و مستثنی منه فرق می گذارید؟

پرسش: پس حرفشان درست است، فقط تعمیم ندادنشان است

آیت الله مددی: نه حرفشان درست نیست. اگر گفت المرأة ترى الدم إلى خمسين سنة إلا أن تكون امرأة من قریش، آن المرأة یعنی زن واقعی، امرأة من قریش یعنی زن احرازی، قریشیه احرازی، چرا یکی را واقعی گرفتید و یکی را احرازی؟ لسان دلیل که یکی است، آقای خوئی هم یک اول و دوم فرمودند، عرض کردم جای دیگر هم آقای خوئی با ایشان مناقشه می کند این مناقشه ای که من الان عرض میکنم.

پرسش: وصفش قرار است احرار بشود یعنی قریشی بودنش باید احرار بشود، این احرار نسبت به بحث قریشی بودن است؟

آیت الله مددی: چرا احرار بشود؟ واقع است، چه فرق می کند؟ البته الان الحمد لله در کتب اصولی ما در مباحث الفاظش یک بحثی است که در کتب اصولی قبل هست، به نظرم در فصول هست هل الالفاظ موضوعة للمعانی الواقعية أو للمعانی الملعومة، این بحث را دارند، اگر آب گفت مراد آب واقعی است یا آبی که می دانید آب است، آن جا بنایشان این است که الفاظ برای معانی واقعی وضع شده اند نه برای معانی معلوم پس المرأة ترى الدم، دم به معنای واقعی است، امرأة من قریش هم باید واقعی باشد، چطور شد المرأة واقعی است امرأة من قریش احرازی است، نکته این است.

پرسش: درست است که الفاظ برای معانی واقعی وضع شدند ولی در موقع استعمال بر موارد محدود استعمال می شود

آیت الله مددی: ایشان می گوید در استثنا این طور است، اگر خاص خارج کرد مراد از اخراج خاص این است که باید احرار بشود، ایشان این حرف را دارد.

پرسش: مرأة اولش هم آن جا در واقع احرار شده است

آیت الله مددی: نه آن جا احرار نیست، آن جا واقع را گرفته است.

پرسش: اگر احراز نشده که اصلاً استعمال لفظ برای آن چیزی که مشکوک است معنا ندارد

آیت الله مددی: بحث این است که تنجز نمی آید و تا موضوع احراز نشود آثار دارد بحث دیگری است اما مراد از المرأة آنی که واقعا زن است، حالا شما خیال می کنید این خنثی مشکل است بعد برایتان معلوم شد که این زن است پس آن چه که بعد از پنجاه سال دیده است حیض نیست ولو بعد معلوم باشد چون زن واقعی مراد است، یک خنثای مشکلی بود عمرش هم ۵۵ سال است، ۵ سال است که خون می بیند، شما گفتید چون احراز نکردی حکم ندارد، بعد معلوم شد واقعا زن است مرد نیست، می گویند این ۵ ساله ای که بعد از ۵۰ سالگی بوده این ها تمام حیض نیستند، بیخود نماز نخوانده، نمازش را بخواند. بنا گذاشته بود که حیض است اشتباه کرده است، این زن است مرد نیست، این خنثای مشکل هم نیست، معنای این چیست؟ معنایش این است که شما لفظ مرأه را به معنای واقع گرفتید نه احراز، آن امرأة من قریش هم واقع است، چطور شد اولیش واقع است دومیش احرازی است؟ پس بنابراین البته من یک اشاره ای کردم این اشاره را من چون امروز نمی رسم توضیح بدهم فکر نکنید، شاید نظر مرحوم نائینی، عرض میکنم شاید، ایشان می خواهد بگوید در فضای عبد و مولی این طور است، اگر گفت به هیچ کس اجازه نده وارد بشود مگر عالم یعنی آنی که تو بدانی عالم است، آنی که تو عذر داری یعنی برای تو منجز است یعنی می گوید من دیدم این عالم است اما نمی دانستی، بعضی ها گفتند عالم هست و بعضی ها گفتند عالم نیست، می گوید چرا این کار را کردی؟ لذا اگر دقت نکنید من این مطالب را که می گویم خیلی با دقت است لذا عرض کردیم مرحوم نائینی بر فرض اگر در فضای عبد و مولی چنین مطلبی را ادعا کرد این کافی نیست، باید در فضای قانونی این مطلب را اثبات بکند. ما باید برویم در فضای قانونی این مطلب را اثبات بکنیم که در فضای قانونی مستثنی منه وجود واقعی است مستثنی وجود علمی و احرازی است، این را باید اثبات کرد، این را برای این گفتم که اگر خواستید تا شب فکر بکنید بدانید نکته فکر کجاست، آن نکته فکر این است و إلا الفاظ که برای معانی واقعی هستند، مرأه مراد مرأه واقعی است، قریشی هم مراد قریشی واقعی است، هر دو که واقعی اند، اگر ما باشیم و ظاهر هر دو واقع اند پس چرا شما بیایید یکی را احراز بگیرید یکی را واقع، اشکال آقای خوئی که فرمودند و إن کان و إن کان، مرجع اشکال آقای خوئی به این است. یک جای دیگر هم دیدم که آقای خوئی این مسئله را با نائینی

مطرح کردند و به این معنا اشکال کردند. به ذهن من همین است، اشکال آقای خوئی را دیروز خواندیم دیگر تکرار نمی کنم، یک مقداری شاید برای توضیحش من دو مرتبه کلام ایشان را با تطبیق در ما نحن فیه روشنش بکنم.

علی ای حال این اصل خلاصه نظر است، پس خلاصه این اصل هر جا عنوان خاصی خارج شد آن جا احراز است اما خود آن عنوان عام احراز نیست، وجود واقعیش است. این هم جوری من تقریب کردم که خودبخود، حالا اگر مطلب درست تقریب بشود اشکالش هم از توش در می آید، خود اشکال هم از متن سوال در می آید، گفت جواب از متن سوال در می آید، درست مطرح بشود اشکال هم در می آید.

پرسش: آقای نائینی تمام شرع را نه در فضای قانونی بلکه در فضای عبد و مولی

آیت الله مددی: قطعاً همین طور است، نائینی فضای عبد و مولی می گوید.

پرسش: پس اشکالشان وارد نمی شود

آیت الله مددی: فقط باید ببینیم در فضای عبد و مولی هم همین طور است؟ در فضای عبد و مولی هم همین طور است یا نه، این بحث دیگری است، این را من الان ابداع کردم که شاید در فضای عبد و مولی این طور باشد که ایشان گفته است، این را برای چه گفتیم؟ برای این که تا شب فکر بکنید در فضای عبد و مولی همین طور است؟ و طبعاً اگر در فضای عبد و مولی مطلبی ثابت شد قطعاً فضای قانونی اثبات نمی شود اما در کتب اصول ما این طور است یعنی مطالب اصولی ای که زیربنای قانون است این ها را با فضای عبد و مولی فهمیدند. اگر آقایانی که سابقاً تشریف داشتند می دانند که ما در مباحث خودمان، کل اصول را معتقدیم دارای فضاهای مختلفی است و یکی از مناشیء اختلاف بین اصولیین ما خلط فضاها با یکدیگر است، ما مجموعاً هشت تا فضا در کل مباحث اصول از بای بسم الله تا تای تمت فرض کردیم، یکیش فضای عبد و مولاست که این فضای حاکم بر اصول است، چه اصول اهل سنت و چه شیعه و تا الان یعنی حتی آقای خوئی مثلاً و یکی فضای قانونی است که عرض کردم مرحوم آقای آقا سید محمد تقی خوانساری در قم بحث خطابات قانونی را مطرح کردند، ما اول خیال می کردیم بحث خطابات قانونی مال کس دیگری است بعد دیدیم که در یک رساله ای

.....

که آقای انصاریان حفظه الله از ایشان چاپ کردند تقریر از ایشان در صلوة جمعة، خطابات قانونی را ایشان بکار برده است مرحوم آقای خوانساری، البته یک نتیجه هم گرفتند که این خطابات قانونی توش بعث و زجر ندارد، همین تازگی چند ماه پیش هم متعرض شدیم که این مطلب ایشان قابل قبول نیست. به هر حال وارد این بحث فعلا نمی شویم چون بحث کلی اصول است که جای خودش بررسی می شود، من فعلا این اصلی را که مرحوم نائینی گفتند و آقای خوئی راست هم می گویند که دارای آثار هم هست مخصوصا اگر قانونی بشود، مخصوصا اگر این یک اصل قانونی بشود یعنی در تفسیر مواد قانونی در دنیا به دردتان می خورد، هر جا که عنوان خارج شد آن عنوان احرازی است، اما آن اصل عنوان ثبوتی است، واقعی است، این اگر ثابت بشود چون اجمالا می دانید که مرحوم نائینی تفکرش ولو در اصول عبد و مولا است اما مرحوم نائینی روح قانونی بزرگی دارد، همین تنبیه الملة نشان می دهد که روحش روح بزرگی در این قضایاست، البته باز هم حرف های ایشان را در آن کتاب قبول نداریم اما به هر حال نسبت به اوضاع خودش خوب است.

پرسش: وقتی می خواهد بیان اصل بکند قطعا می خواهد بگوید در موارد مشکوک به آن مورد عام باید رجوع بشود، اگر بخواهد این طوری بگوید

آیت الله مددی: اجازه بدهید من این را کمی باید توضیح بدهم، بعد هم چون دیروز عبارت آقای خوئی را تند خواندیم امروز هم همین جور بقیه عبارت ایشان، ایشان بعد فرمودند :

و أما ما فرعه على الأصل المذكور، اصل همین است که در مستثنی عنوان خاص احراز مراد است

من الموارد فالحكم فيها و إن كان كما ذكره، إلا أنه ليس مبنيًا على ما ذكره من الأصل،

نه آن اصلی که ایشان، البته آن اصلی که ایشان گفتند اصل عملی نیست، قاعده عقلائی است، اصطلاح اصل در این جا به معنای قاعده است، اصطلاح اصل در این جا به معنای قاعده است

بل مبني على جريان الأصل الموضوعي

آقای خوئی می گوید درست است اگر شک کردید ما رجوع می کنیم و می گوییم این زن تا پنجاه سال، اگر مشکوک القریشیة باشد اصل موضوعی

«ففى مثل المرأة المرددة بين الأجنبية و المحرم

که محرم باشد یا اجنبی باشد درست است که می گوئیم یحرم النظر لکن به خاطر این که لا يجوز النظر إلى المرأة چون دارد قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ، امر آمده به غض بصر، عنوان مثلاً خاله خارج شده، عنوان مادر، عنوان دختر، عنوان عمه، این عناوین خارج شدند چون این جا احراز نکرده است این عمه است پس به قاعده کلی یحرم النظر بر می گردد.

ففى مثل المرأة المرددة ، زنى که مردد است عمه انسان باشد یا اجنبیه باشد، هل يجوز النظر؟ نائینی می گوید لا يجوز النظر. چرا؟ چون باید احراز بکند عمه بودن را، عمه بودن احراز نشده باشد لا يجوز النظر، آن عمومی که می گوید قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ، یا آن حدیث مبارک النظر سهم من سهام ابليس مسموم، چون یکی از ادله حرمت نظر همین حدیث هم هست، النظر سهم من سهام ابليس مسموم این عموم حاکم است لا يجوز النظر إلا عمه، آن وقت مراد إلا عمه یعنی عمه ای که احراز بشود، این جا هم احراز نشده است فلا يجوز النظر. این خلاصه حرف مرحوم آقای نائینی است.

آقای خوئی می فرمایند مطلب شما درست است که لا يجوز النظر لکن نه به خاطر این قاعده ای که شما فرمودید بلکه به خاطر اصل عدم ازلی است چون نمی داند نسب بین این عمه بودن، نسب بین این و بین این خانم هست اصل عدم نسب است، البته این اصل عدم ازلی است آقای خوئی اصل عدم ازلی، استصحاب در اصل عدم ازلی را جاری می دانند پس ایشان می فرمایند این ها نکته اش همین نکته ای است که ما عرض کردیم استصحاب عمد ازلی جاری می شود چون شک می کنیم که نسب، اشکالش این است که چون این نسب از لحظه انعقاد نطفه این زن پیدا شده است، اگر خواهر پدر باشد عمه است اگر نباشد عمه نیست، اما آقای خوئی این استصحاب را جاری می داند پس مراد ایشان مبنی علی جریان الاصل الموضوعی، مراد از اصل موضوعی در این جا در عبارت آقای خوئی استصحاب عدم ازلی است، یعنی با استصحاب عدم ازلی ثابت می کنیم که این خانم عمه من نیست،

يُحَكِّمُ بِحَرَمِ النَّظَرِ إِلَيْهَا لِأَصَالَةِ عَدَمِ كَوْنِهَا مِنَ الْأَحْرَامِ

این اصالة عدم كونها من المحارم این اصل عدمی است، عدم ازلی است

فان النسب من الأمور الحادثة.

مراد از حادث مگر در عالم وجود و إلا اصطلاحاً به این حادث نمی گویند چون آن چه که به اصل وجود برگردد، به

اصل وجود انعقاد نطفه به آن حادث نمی گویند

و كذا الكلام فی الفروع الاخر.

در بقیه فروع هم به یک اصل بر می گردد

غایة الامر أن الأصل الموضوعی یختلف باختلاف الموارد، ففي بعض الموارد يكون من قبيل أصالة العدم الأزلی

همین را که از اول می فرمودید

- كما فی المرأة المرددة -

مثل قرشیة، قرشیة هم عدم ازلی است، شک کردیم زن قرشی است یا نه آن هم تا پنجاه سال می بیند

و فی بعض الموارد يكون من قبيل أصالة العدم النعتی، از قبیل اصالة عدم نعتی

- كما فی المثال المذكور فی كلامه - من الشك فی كون أحد عالما مع قول المولی لا تأذن فی الدخول علی إلا

للعالم

این جا چون یک زمانی جاهل بوده چون از وقتی که به دنیا آمده که جاهل بوده بعد عالم شده، این اصالت یعنی

شخص لم یکن عالما، این علم حادث است، شک می کنیم اصل عدم است

فالأصل عدم كونه عالما، فإنه حين تولده لم یکن عالما یقینا، و الأصل بقاءه علی ما كان

این تعبیر ایشان است، البته ظاهراً و العلم عند الله اشتباه مقرر است، این عدم نعتی نیست که ایشان فرمودند، دیگر

شان استاد که اجل از این حرف هاست که ایشان فرق بین عدم نعتی و عدم حادث نگذارند

به این دقت بکنید که ما یک عدم ازلی داریم در مقابل عدم ازلی عدم حادث می گویند یا عدم عارض و مراد از ازل

در اینجا آن ازلی و ابدی که در صفات حضرت حق است مراد نیست، مراد از آن لحظه ای است که این وجود پیدا

کرده است، اگر شک به آن جا برگردد این را عدم ازلی می گویند یعنی مثلاً حین انعقاد نطفه اگر پدرش قرشی بود این قرشیه است، اگر نبود نیست، این طور نیست که یک زمانی زن بود بعد قرشی شد، اصلاً آن حین انعقاد نطفه که قدیم ترین لحظه است، البته مرحوم آقاضیا قدس الله سرّه ایشان وعای تقرر ماهویش را هم حساب کرده است یعنی در وعای تقرر ماهوی می گوید نه قرشی بود نه غیره چون استصحاب را به لحاظ تقرر ماهویش اجرا می کند، خیلی حرف عجیبی است، آقاضیا قدس الله سرّه حرف های عجیب غریب زیاد دارد، این هم از حرف های عجیب غریب ایشان است. علی ای حال کیف ما کان این را اصطلاحاً عدم ازلی می گویند پس مراد از عدم ازلی یعنی فرض نشده غیر این حالت برایش، از حینی که انعقاد نطفه شده یا قرشی بوده یا نبوده، فرض نشده که یک زمانی زن بوده، یک زمانی نطفه اش منعقد شده جنین بوده در رحم بوده این زن بوده بعد قرشی شده یا نشده! این را اصطلاحاً عدم ازلی می گویند، ازل در این جا مراد شان این است، در مقابل عدم ازلی، عدم عارض است یا حادث است، العدم الحادث مثلاً فرض کنید شخصی حتی من حین التولد پولدار بود، از حین انعقاد نطفه نداری کرده بود برای بچه ای که می خواهد برایش باشد اما در یک فتره زمانی پول هایش تمام شد، بی پول شد، من باب مثال عرض میکنم، ده سال پنج سال بی پول بود، الان شک داریم، بعضی ها گفتند الان دو مرتبه پولش را، این بی پولی در وسط حادث است، اول نبود پول دار بود بعد بی پول شد حالا شک داریم می گویند آیا استصحاب این عدم حادث یا عدم عارض، این را نعتی نمی گویند، در مقابل آن ازلی پس یک عدم ازلی داریم و یک عدم حادث داریم، استصحاب عدم حادث جاری می شود مشکل ندارد، تا دیروز بی پول بود امروز هم بی پول است، مشکل ندارد، استصحاب عدم حادث مشکل ندارد، استصحاب عدم ازلی مشکل دارد، استصحاب عدم حادث مشکل ندارد، دیروز بی پول بود امروز هم استصحاب می کنیم بقای بی پولی را، این مشکل ندارد، مشکل خاصی ندارد. پس آنی که آقای خوئی عدم ازلی در مقابل نعتی گرفتند البته شان آقای خوئی که اجل است.

آن وقت ما باز یک اصطلاح دیگر داریم که عدم نعتی یعنی مفاد کان ناقصه یا لیس ناقصه، در مقابل عدم نعتی عدم محمولی است، در مقابل عدم نعتی، عدم ازلی نیست بلکه در مقابل عدم نعتی عدم محمولی است مثلاً زید

نمود این عدم محمولی است، زید عالم نبود این عدم نعتی است و من توضیحا عرض کردم در زبان فارسی که یکی از نقاطی که در منطق هم مشکل دارد زبان یونانی اصلی که منطق نوشته شده بود مشکل در آن جا هم بود که بعد به عربی ترجمه شد مشکلات درست کرد، در زبان فارسی در وجود محمولی و وجود نعتی فرق می گذارند، در زبان عربی نداریم، در زبان فارسی هست را برای وجود محمولی بکار می برند زید هست، مثلا گرانی هست اما در وجود نعتی ما است را بکار می بریم، زید دانا است، در زبان فارسی بین هست و است فرق هست، ما در زبان عربی این را نداریم، فرق بین استی و هستی در زبان عربی نداریم پس وجود محمولی در وجود نعتی در زبان فارسی داریم اما در زبان عربی نداریم اما در عدم در فارسی هم نداریم، مشکل این است، در عدم ما نیست را بکار می بریم، نیست هم به معنای "نه هست" است و هم "نه است" است یعنی نفی به هر دو خورده، هم به استی می خورد همه به هستی می خورد، در عدمش ما در زبان فارسی نداریم مثلا می گوئید زید نیست، گرانی نیست، بعد می گوئیم زید دانا نیست، یکیش عدم محمولی است یکی عدم نعتی است در زبان فارسی کلمه نیست برای هر دو بکار برده شده است، هم برای عدم محمولی و عدم نعتی، عدم نعتی را در مقابل محمولی بکار می برند نه مقابل عدم ازلی، در مقابل عدم ازلی، عدم حادث است، این عبارت را من برای این جهت خواندم. البته من می دانم شان حضرت استاد اجل از این است که این مقدار اشتباه بشود إن شاء الله مقرر یا چاپخانه اشتباه کرده است.

علی ای حال کیف ما کان مگر این که اصطلاح ایشان با شد، حالا این هم احتمال دارد که اصطلاح ایشان با شد، غرضم مراد از عدم نعتی این نیست که در این کتاب آمده است، عدم نعتی در مقابل عدم محمولی است، وجود نعتی در مقابل وجود محمولی، به عبارت دیگر نعتی یعنی مفاد لیس نانقصه، این می شود عدم نعتی، عدم محمولی یعنی مفاد لیس تامه، کلمه مفاد هم می گویند چون ادعا شده که در زبان عرب لیس فقط ناقصه استعمال شده، تامه استعمال نشده، در زبان فارسی می خواهم فرق های زبان را هم بدانید اگر بخواهید ترجمه بکنید این ظرافت های زبانی را هم بدانید.

در زبان فارسی نیست برای هر دو بکار برده شده است، نیست در زبان فارسی هم عدم محمولی است هم عدم نعتی، هم مفاد لیس تامه است مثلاً گرانی نیست یعنی لا یوجد هم مفاد لیس ناقصه است، زید دانا نیست، این را عدم نعتی می گویند و آن را عدم محمولی می گویند اما در زبان عربی ادعا شده، اما من تازگی نگاه می کردم، تازگی مثلاً سه چهار سال قبل، در بعضی از نوشته های معاصرین دیدم یا در کتاب های قدیم مثل ابن جنّی یک جاهایی حالا به ذهنم آمد یک جایی دیدم که ادعا شده که لیس تامه هم در زبان عربی هست، الان در اصطلاح فارسی ایس و لیسی بکار می روند لکن این من در آوردی است، زبان عربی نیست، علی ای حال مثلاً لیس زید، لیس یعنی نیست، نیست به معنای عدم محمولی، من این طور در ذهنم هست که عده ای از آقایان ادبا و غیر ادبا حتی اصولیین خود ما هم نوشتند که لیس تامه در زبان عرب نداریم، این از سابق مثلاً چهل سال، پنجاه سال قبل در ذهنم است، اما به نظرم می آید تازگی در یکی از این کتاب های ادب عرب دیدم حالا یادم نیست چه مورد استعمالش را آورده اگر آقایان بعد پیدا کردند خبرش را به من بدهند که در زبان عربی لیس تامه هم داریم لذا در زبان عربی اگر بخواهیم لیس تامه بکار ببریم از کان استفاده می کنیم، لم یکن زید، از خود لیس نمی توانیم استفاده بکنیم، لیس زید درست نیست، لیس زید قائماً یا لیس زید عالماً، این ها ناقصه است، باید ناقصه باشد، تامه به معنای نیست بکار نمی رود و لذا هم اگر دقت بکنید در اصطلاح اصولیین مفاد گفتند چون خود لیس تامه نداریم، مفاد لیس تامه است، بله لیس ناقصه داریم اما مفاد لیس تامه، مفاد لیس تامه را در زبان عربی با کان و لا یوجد شیء، لا یوجد زید، مثلاً این طوری یا لم یکن زید، ما کان زید، این طوری است، با یکی از الفاظ دیگر بکار می برند مفاد لیس تامه را، نه با لیس، این نکته ای که ان شا الله روشن شد.

پس وجود محمولی و وجود نعتی در زبان فارسی دو لفظ دارد، استی و هستی، هست مال وجود محمولی است و است مال وجود نعتی است، در زبان فارسی برای عدم محمولی و عدم نعتی دو تا لفظ ندارد، یک لفظ دارد که نیست است، گاهی عدم محمولی است و گاهی عدم نعتی، با قرائن معلوم می شود، واضح هم هست، در کلام واضح است، در زبان عربی ما برای وجود محمولی و نعتی جداگانه نداریم، همین که هست مثلاً زید عالم، زید موجود، کان

زید، و کان زید عالما، کان زید محمولی است و کان زید عالما نعتی است یا مفاد کان ناقصه است و در زبان عربی لیس فقط برای نعتی است، فقط برای لیس ناقصه است، لیس تامه نداریم اما در زبان فارسی نیست برای هر دو بکار می رود.

یکمی از بحث خارج شدیم چون این جا آقای خوئی فرموده بودند من قبیل اصالة العدم النعتی، نه بلکه اصالة عدم العارض یا حادث است، نعتی در مقابل محمولی است پس بنابراین و از این جا که این اصطلاح روشن شد من وارد توضیح این فرع از خارج بشوم، استصحاب عدم ازلی را توضیح بدهم چون به درد خور است بعد برویم به شرح کامل مطلبی که آقای خوئی یا مناقشاتی که با مرحوم نائینی دارند.

خدمتتان عرض بکنم که این مسئله را دو مرتبه تکرار می کنم که اگر ما داشتیم المرأة تری الدم الی خمسين سنة إلا أن تكون امرأة من قریش، این بحث مطرح شد که اگر شبهه مصداقیه مخصص باشد نمی دانیم این زن قریشی هست یا نه، بعضی ها می گویند سید است و بعضی ها می گویند این ها سید نیستند، شک بکنیم آیا وظیفه چیست؟ می شود به عام مراجعه کرد، تصویراتی شده بر رجوع به عام، در مقابل تصویری هم شده برای عدم رجوع، در کلمات اهل سنت ابتدائاً آمده لا صالة العدم، تعبیر به اصالة عدم شده است، اصول فقهای متأخر شیعه از قبیل شهید ثانی و این ها هم گاهی دارند، ظاهرش این است که این ها به اصالة العدم مراجعه کردند، اصالة عدم کون المرأة قرشیتا، طبعاً دیروز هم در بحث مکاسب عرض کردم که بعد از این مرحله شروع شد یک عده از مطالبی که در جامعه فقهی و اصولی ما جا افتاد مناقشه شد و مناقشات دقیق تر در مباحث اصولی از وحید بهبهانی در قرن دوازدهم است و تقریباً می شود گفت تنظیم مباحثی را که مرحوم وحید کردند به شکل مرتب ترش توسط مرحوم شریف العلماء و بعد توسط مرحوم شیخ انصاری شد، شیخ انصاری خیلی له فضل فی ذلک، اگر کتاب ضوابط الاصول را افکار شریف العلماء قرار بدهیم که احتمالاً همین طور است کارهای شیخ با ضوابط خیلی فرق می کند، اصولی تر و قاعده تر است، حتی مفاتیح استاد ایشان مرحوم سید محمد مجاهد خوب است، خیلی هم مفصل است اما کارهای شیخ دقیق تر و علمی تر و فنی تر و دسته بندی تر شده است، مرتب تر است، سر و تهش مرتب شده است،

.....

علی ای حال کیف ما کان وارد این بحث نشویم، این مباحث از قرن دوازدهم ابتدائاً توسط وحید و بین اصحاب متاخر ما بزرگانی از قبیل خود مرحوم نراقی تا حدی البته، البته انصافاً نراقی در اصول خیلی قوی نیست اما باز مفاتیح بهتر است، باز مرحوم ضوابط که حرف های شریف العلماست و اوج این حرف ها را هم شیخ تنظیم کردند و مرتب کردند، سر و سامانی به آن دادند و باز اوج کار های شیخ به نظر ما توسط مرحوم نائینی است، مخصوصاً چون صاحب کفایه اشکال دارد، صاحب کفایه اشکالاتی به مکتب شیخ دارد ایشان در مقام جواب از حرف های صاحب کفایه هم هست تقریباً می شود گفت که اوج مکتب شیخ را در کلمات نائینی دید اگر کسی بخواهد اوج کار های شیخ را ببیند این در کلمات مرحوم محقق نائینی است که این بحث ها را خیلی تنقیح و مرتب کرده و انصافاً هم خیلی زحمت کشیده است حقا یقال انصافاً خیلی در دوره های متعددش، مرد خوش فکری هم هست، فوق العاده مرد خوش فکری است، قدس الله اسرارهم.

علی ای حال کیف ما کان در این مسئله از همان قدیمی که مطرح شده تا حالا، وجوهی نقل شده که زن به این حکم عام برگردد، یکیش اصل عملی است، عرض کردم این اصل عملی فعلاً مشهور شده به استصحاب عدم ازلی، اگر بخواهیم دقیق تر چون حالا می خواهیم مطلب یکمی روشن تر بشود این عدمی که در این جا متصور است چون عرض کردم در کلمات عده ای از فقه های عامه و خاصه اصالة العدم آمده است، توضیح داده نشده است، این اصلی که در این جا آمده این تصویری که از آن می شود چهار احتمال هست، آنی که در کلمات اصحاب ما است بیشتر یک احتمال است و یک احتمال دیگر را هم تبعاً اضافه کردند ولی قبول نکردند، اما یک احتمال را قبول کردند و آن چهار احتمال این طور است:

یا مراد از اصل اصالة اعدام استصحاب عدم است یا مراد از اصالة العدم خود اصالة العدم است و ما این توضیحاتش را عرض کردم که ما در مقابل استصحاب عدم، این توضیح را عرض بکنم فردا ان شاء الله صور مسئله را برای انفتاح ذهن و برای این که تاریخ فقه اسلامی برایتان روشن بشود، کار هایی که اصولیین و غیر اصولیین کردند و در این مسئله روشن بشود.

مراد از استصحاب عدم، استصحاب را توضیح دادیم، استصحاب حقیقتش این است که شما وقتی حجت یا یقین داشتید اینی که در مرحله حدوث هست توسعه اش بدهید به مرحله بقا، حالا خیلی پانزده شانزده تا احتمال ما در معنای استصحاب ذکر کردیم و در استفاده از حدیث لا تنقض، آنی که به ذهن ما می آید که حقیقت استصحاب باشد این است: توسعه یقین بقا، حالا گفتند جری عملی و حرف هایی گفته شده که ما آن ها را تکرار نمی کنیم، این راجع به استصحاب.

آن وقت استصحاب عدم یعنی شما عدم را ببینید آن عدم را کش بدهید و توسعه بدهید، اصالة العدم خودش یک اصلی است، ادعا شده اصل عقلائی هم هست، آن اصل عقلائی این است که در هر حادثی که شک بکنید اصل عدمش است و عرض کردیم بعضی ها احتمال دادند مراد از اصالة العدم یعنی اصالة عدم شیء فی الواقع، یک چیزی هم از فلسفه سعی کردند برایش نقل بکنند و این ثابت نیست، قطعاً چنین چیزی باطل است، ما همچنین اصلی که هر چیزی اگر شک کردیم مثلاً نمی دانیم زید ازدواج کرده یا نه می گوئیم اصل عدم ازدواج است، نه این که در واقع ازدواج نکرده است لذا عرض کردیم کرارا و مرارا مراد از اصالة العدم مقام احراز علم است نه مقام واقع. یک اصلی پیش عقلاست که در زندگی عقلاً اگر شک کردند در یک امر حادثی آیا زید از شهر خارج شده می گوئید اصل عدمش است. پس اگر بگوئیم دیروز در شهر بود خارج نشده بود امروز خارج نشده است این استصحاب عدم است، اگر دیروز را در نظر نگرفتید خود خروج را در نظر گرفتید می شود اصالة العدم، اگر بگوئید تا یک ماه قبل می دانم بچه نداشت، الان هم ندارد این می شود استصحاب عدم، اگر شما قبل را نگاه نکردید می گوئید نمی دانم بچه دارد یا نه اصل عدمش است، این می شود اصالة العدم، پس در اصالة العدم شما سابق را نگاه نمی کنید ولو سابق عدم باشد، اما در استصحاب عدم شما سابق را نگاه می کنید